

فرضیه ی کمونیستی الَن بدیو

ترجمه و مقدمه از شیدان وثیق

فرضیه ی کمونیستی، نزد الَن بدیو، ذهنیتی نشسته بر برج عاج نیست. تصویری خیال پردازانه نیست. طرح کلی اندیشه ای است که، در آزمون های اجتماعی مستقل از دولت و قدرت ها، در مقابله با نظم سرمایه داری جهانی شده، می تواند مورد تأمل قرار گیرد.

یکی از تلاش های نظری الَن بدیو (۱)، فیلسوف کمونیست ضدسیستمی، احیای ایده ی کمونیسم در دنیای کنونی زیر سلطه ی سرمایه داری جهانی است. او، این ایده را، که «فرضیه ی کمونیستی» نیز می نامد، به ویژه در دهه اخیر، در کتاب ها، کنفرانس ها و سمینارهایش مورد بحث و تأمل قرار داده است. یکی از این موارد، گفت و گویی است که او مدتی پیش با جامعه شناس فرانسوی، مارسل گوُشه، انجام داد. این مباحثه در کتابی تحت عنوان چه باید کرد؟ دیالوگ در باره ی کمونیسم، کاپیتالیزم و آینده دموکراسی به فرانسه منتشر شده است (۲). تلخیصی از آن نیز در تارنمایی به زبان فارسی در اختیار می باشد. (۳)

من در این جا، دست به ترجمه ی آن بخش از کتاب نامبرده زده ام که بدیو به دفاع از نظریه ی خود در باره ی فرضیه ی کمونیستی می پردازد (۴). این گفته های او تا کنون، بنا به آگاهی من، در کلیت خود، به فارسی برگردانده نشده اند.

در آغاز، با حرکت از فلسفه ی سیاسی بدیو، مقدمه ای در باره ی مقوله ها و مفهوم های اصلی فرضیه ی کمونیستی او آورده ام. از نظر من، این فرضیه می تواند یکی از پایه های نظری در تبیین بنیادهای سیاسی- فلسفی آنی باشد که برای شکل گیری اش در جهان امروز و از جمله در ایران می توان مبارزه و شرط بندی کرد: «سیاست رهایی» (۵) و «چپ رهایی خواه».

مقدمه مترجم

فرضیه ی کمونیستی، در تفکر سیاسی الَن بدیو، ذهنیتی نشسته بر برج عاج، بی هدف و برای خود نیست. تصور کمابیش خیال پردازانه ی ذهن نیست. ابداع کمابیش معتبر تخیل نیست. طرح کلی اندیشه ای است که

در آزمون های اجتماعی مستقل از دولت (۶) و قدرت ها، از هم اکنون، در مقابله با نظم سرمایه داری جهانی شده، می تواند مورد تأمل قرار گیرد و به کار آید.

ایده ی کمونیسم نزد بدیو، چون راهنمای نظری فرضیه ی کمونیستی، بر رویکردی فلسفی استوار است. هم در ادامه و هم در گسست از «کمونیسم تاریخی»، در مراحل مختلف آن، تبیین شده است: از دریافت مارکسی کمونیسم در سده ی نوزده تا فروپاشی سیستمی که بدین نام با انقلاب اکتبر روسیه آغاز و تا دهه هشتاد سده ی بیستم در بخش هایی از جهان حاکم می شود.

توضیح و تشریح کامل فرضیه ی کمونیستی بدیو نیاز به کتاب مفصلی دارد. طرح آن از حوصله ی این جستار خارج است. با این همه من در این جا، بنا بر شناخت و تفسیر خود از دیدگاه سیاسی بدیو - که به ضرورتها می تواند تفسیری از «نگاهی دیگر» بر آن باشد - کوشش کرده ام که آن چه که او «حقیقت سیاسی» می نامد و در دستور کار فکری و عملی کنونی برای رهایش بشری قرار می دهد را در ده تز یا برنهاد کلان تمیز دهم. این تلاش بدون تردید تهی از ایراد و اشکال نیست. در زیر، در خطوط کلی، به بیان آن ها می پردازم.

۱- زوال مالکیت

آزادی، که امروزه در جوامع سرمایه داری تبدیل به فتیش یا بُتواره ای دموکراتیک شده است، به واقع و در کل، زیر سیطره و سلطه ی مالکیت قرار دارد. آزادی واقعی در بند تملک است و هر کس که فاقد آن باشد در عمل بی بهره از آزادی است. تمام دستور عمل های کمونیسم را در حقیقت می توان - و مارکس در مانیفست بدان اشاره دارد - به یک و تنها یک چیز خلاصه کرد: الغای مالکیت خصوصی! کمونیسم، به دیگر سخن، نام دیگر فرایند کاملی است که آزادی را از تبعیت نابرابرانه از مالکیت آزاد می سازد. (۷)

۲- جامعه ی مشارکتی آزاد

«کمونیسم»، فرضیه ای تاریخی است که بنا بر آن، جوامع بشری، برای اداره ی امور خود، نیاز به هدایت و رهبری اولیگارشی منسجم و متشکلی از صاحبان کار و سرمایه و خادمان سیاسی، پلیسی، نظامی و رسانه ای آن ها ندارند. جامعه ی بشری نوع دیگری قابل تصور و امکان پذیر است که در آن، پدیداری که مارکس «مشارکت آزاد» انسان ها می نامد می تواند تحقق یابد: «به جای جامعه کهن بورژوازی، با

طبقات و تناقضات طبقاتی اش، مشارکتی برون آید که در آن تکامل آزادانه هر کس شرط تکامل آزادانه همگان باشد.» (۸)

۳- اشتراک و برابری

فرضیه ی کمونیستی، مبارزه برای تحقق برابری در جامعه بشری را اصل بنیادین در اندیشه و عمل خود قرار می دهد. جامعه مشارکتی آزاد، در ایده ی کمونیسم، چنان مناسباتی است که در آن کار مولد اشتراکی می شود و تضاد های بزرگ اجتماعی بر خاسته از نابرابری های بزرگ اجتماعی رو به زوال می روند؛ از جمله نابرابری میان کار فکری و کار یدی، شهر و روستا، زنان و مردان، مدیران و مجریان. (۹)

۴- جنبشی جهانی

ایده ی کمونیستی، با این که در هر محل و مکان شکل می گیرد، اما تنها می تواند امروزه خصلتی جهان روا (اونیورسال) داشته باشد. امر انترناسیونالیستی، امروزه، تبدیل به ضرورت و شرط اصلی هر اندیشه و عملی برای کمونیسم می شود. در برابر جهانی شدن سرمایه، تنها پاسخ می تواند انترناسیونالیسم رادیکال باشد. از هم اکنون بر ما روشن نیست که این جنبش جهانی چه شکلی از سازماندهی جهانی بر خواهد گزید، اما به یقین، بین الملل سیاسی، دیگر، مرکب از نمایندگی های ملی نخواهد بود و تحت قانون منافع ملی قرار نخواهد گرفت. امروزه، زمان کنشگری در مقیاس جهانی فرا رسیده است. بدین معنا که، در هر لحظه، فعالان کمونیست باید اراده ی جهانی را با اندیشه ی کلی خود پیوند دهند، همان طور که آن را با عمل خود در مکان معین پیوند می دهند. هم اکنون است که به واقع و بیش از هر زمان دیگر باید گفت: کمونیسم یا انترناسیونالیست است و یا وجود ندارد. (۱۰)

۵- گسست از سیاست چون دولت گرایی

سیاست و دولت، در سنت سیاسی، همواره آمیخته بوده اند. سیاست در ایده ی کمونیسم اما، در واقعیت خود، دولت گرا (۱۱) نیست. بر محور دولت و حکومت قرار نمی گیرد. شیفته ی آن ها نیست. این همانی است که «سیاست، با فاصله گرفتن از دولت» می نامیم. میان سیاست (جون اندیشه ای خودمختار و مستقل) و مدیریت دولت، تمایزی رادیکال وجود دارد، تمایزی که امروزه محو شده است. (۱۲) سیاست رهایی ناسازگاری بنیادین با دولتی دارد که همواره چون قدرتی مافوق، برین، جدا و مسلط بر جامعه عمل می کند. سیاست رهایی، سیاست از

نوعی دیگر است، متفاوت با سیاست سنتی واقع موجود، که دولت گرای است، و به نادرستی «سیاست» نامیده می شود. سیاست رهایی با مداخله گری مستقیم توده های مردم زحمتکش، خود را در آن گونه از آزمون های اجتماعی و سیاسی محلی نشان می دهد که به طور کامل مستقل از دولت، چه دموکراتیک و چه اقتدارگرا، یعنی خارج از مکانیسم دستگاه های آن قرار می گیرند. (۱۳)

۶- زوال دولت

«دولت» سیستمی از الزامات است که امکان پذیری ممکنات را، به نام ناممکن بودن آن ها، محدود می سازد. دولت، آنی است که، در یک وضعیت مشخص، از طریق تجویز آن چه که به طور صوری امکان پذیر است، حکم می کند که چه چیزی امکان پذیر نیست، ناممکن ویژه ی وضعیت فعلی است. دولت امروزه تشکیل می شود از اقتصاد سرمایه داری، از قانون اساسی و حکومت (۱۴)، از قوانین (به معنای قضایی) در مورد مالکیت و ارث، از ارتش، از پلیس و به طور طبیعی از دستگاه های ایدئولوژیکی دولتی [فرمولی که آلتوسر به کار می برد]... این ها همه، از جمله با توسل به زور، وظیفه دارند که امر تشخیص آن چه که امکان پذیر است و نیست را سازمان داده و استمرار بخشند. از این روست که جنبش در راستای فرضیه ی کمونیستی تنها در آزاد کردن و رها ساختن خود از قدرت دولتی می تواند فرا رسد. (۱۵) ایده ی کمونیستی در شرایط امروز یعنی این که زوال دولت یک اصل است [همان طور که اصلی اساسی در نظریه مارکس بود] و مبارزه در جهت آن باید در هر عمل سیاسی از هم اکنون و نه در آینده ای نامعلوم نمایان باشد. (۱۶)

۷- گسست از بینش «تصرف قدرت»

سیاست را باید از دل بستگی به قدرت و «تصرف قدرت»، به منظور جا به جا کردن قدرت موجود توسط قدرتی دیگر، از همان سنخ در اساس، رها ساخت. بینشی در کمونیسم تاریخی در سده ی نوزده و بیستم حاکم بود که امر قدرت، دولت و تصرف قدرت را در مرکز هستی شناسانه خود قرار داده بود. ایده ی انقلاب و ایده «تصرف قدرت» از طریق قهر در هم عین بودند. فرضیه ی کمونیستی اما، در گسست از چنین بینشی تبیین می شود و عمل می کند. در گسست از «کمونیسم» قدرت طلبانه ای که در سوسیالیسم واقع موجود دست به باز تولید ساختار قدرتی و دولتی متمرکز، سلطه گر و نظامی- پلیسی زد، کمونیسم، به واقع، حرکتی جنبشی است. بدین معنا که قدرت و دولت را نه از برای حفظ و اصلاح

آن بلکه تنها به منظور امحای آن ها، موضوع اندیشندگی و عملکردی خود قرار می دهد. در همین راستا، ایده ی کمونیستی را باید از سلطه ی ایده ی کسب «پیروزی» از طریق «تصرف قدرت» رها ساخت. امروزه بحث بر سر پیروزی نیست. آن چه که در وهله اول، در شرایط فروپاشی سوسیالیسم های بوروکراتیک از یکسو و غلبه ی کامل سرمایه داری در جهان از سوی دیگر، اهمیت دارد موجودیت خود ایده ی کمونیستی و بیان فرموله شده ی آن است. (۱۷) و این تلاشی است که در این زمان ما به شدت سخت و پروبلماتیک است لیکن ضروری و اجتناب ناپذیر برای بازسازی و حیات ایده ی کمونیستی.

۸- نفی حزب- دولت

احزاب سنتی، کمونیست، چپ و غیره، بنا بر مُدل دولت تبیین شده اند. هم چنان که دولت مدرن، خود نیز، بنا بر پارادایگم ساختار عمودیِ اقتدارگرایانه ی کلیسا ابداع شد. حزب کلاسیک امروزی، «حزب - دولت» (۱۸) است. حزبی که تنها هدفش، به واقع، تسخیر قدرت و دولت و حفظ آن ها در دست خود برای اعمال حاکمیت و سلطه بر مردم است. تمرکز گرایی، بوروکراسی، اقتدارگرایی، قیومیت بر مردم و جنبش، رهبری جامعه در قالب تامین منافع حزب و دستگاه آن... تبدیل به ماهیت ساختاری حزب سنتی شده اند.

این معنا از حزب، هیچ گاه ایده ی مارکس نبوده بلکه پس از اوست که در باره اش نظریه پردازی می شود. حزب سنتی به گونه ای که تعریف شد مقوله ی نمایندگی را در مرکز فعالیت سیاسی قرار می دهد. این مقوله از بسی جهات با فرضیه ی کمونیستی که بر عامل دخالت مستقیم و رخ داد چون استثنایی ذاتی (۱۹) تاکید دارد، در تضادی کامل قرار دارد. «استثنا»، چون رخ دادی که امکانات تا کنون «ناممکنی» را به وجود می آورد، به هیچ رو «نمایندگی» نمی شود و نمی تواند نمایندگی شود چون از قبل قابل پیش بینی نیست، نابهنگام است. (۲۰)

فرضیه ی کمونیستی به این نظرِ مانیفست وفادار مانده است که کمونیست ها حزبی جداگانه از جنبش کارگری عمومی تشکیل نمی دهند. مارکس، در این باره، با صراحت دو ملاک تعیین می کند: یکی این که کمونیست ها به مجموعه ی مراحل جنبش کارگری توجه دارند و نه فقط به مرحله ی خاصی از آن. این بدین معناست که آن ها از هم اکنون به سوی اونیورسال که کمونیسم است برنامه ریزی می کنند [و نه آن چه که بعدها سوسیالیسم روسی و سوسیال دموکراسی با مرحله بندی صوری خود، «سوسیالیسم» نامیدند]. ملاک دوم، این است که کمونیست ها

۹- سوژه ی کلکتیو

سوژه در فرضیه کمونیستی پیوندی ناگسستنی با دو مقوله رخ داد و فرایند حقیقت (شکل گیری نتایج برآمده از رخ داد در یک وضعیت معین) دارد. سوژه، همواره عامل فرایند حقیقت است. نیرویی ایجابی و اثباتی است. همواره در فرایند ساختمان حقیقت و یا برای چنین فرایندی به وجود می آید. سوژه، برخلاف سوژه ی متافیزیکی، از پیش وجود ندارد بلکه یک ابداع است، یک ساختمان است و نه یک داده. آن چه که داده شده است در شکل فرد است. اما «فرد» و «سوژه»، دو چیز متفاوت اند. این دو مقوله در اساس مقابل یکدیگر اند، با این که افراد همواره فرا خوانده می شوند که به سوژه درآیند و یا در سوژه وارد شوند، اما به طور مشخص این تنها یک فراخواندن است و نه حرکتی طبیعی و ثابت. (۲۲)

بدیو هویت مشخص سوژه ی کلکتیو را به گونه ای در ناروشنی و ابهام نگه میدارد. در میراث مارکسیستی، این سوژه معادل پرولتاریاست. در سنت مائوئیستی، سوژه ی کمونیست در توده ها که به تنها طبقه کارگر تقلیل نمی یابند تجلی پیدا می کند. اما به هر رو نمی توان از پیش حکم در باره ی ماهیت عاملان حامل ایده ی کمونیستی صادر کرد. با این همه می توان از چهار نیرویی که در حال حاضر در سطح ملی و جهانی نامتجانس اند نام برد. یکی، آن بخش از جوانان تحصیل کرده و تعلیم یافته دانشگاهی است که با زیر سؤال بردن نظم مسلط می خواهد خود را متمایز سازد. دومی، جوانان مردمی و معترض اند، آنان که در حومه های شهرهای بزرگ سرزمین های ما زندگی می کنند یا آن جوانانی که کمابیش در همه جای دنیا امروزه، در کشورهای عربی، آمریکای جنوبی، یا آسیایی، برمی خیزند. سومین نیرو، پرولتاریای آواره بین المللی است که از هم اکنون در جنبش های شورشی علیه شرایط موجود کار شرکت دارد. سرانجام می توان از بخش کمتر مستقر شده مزدبگیران عادی جوامع «مرفه» نام برد که بحران آن ها را در شرایطی بی ثبات و نامعلوم قرار داده است. تمامی این نیروها می توانند جمع شوند و بر حول ایده ی کمونیستی متحد گردند و از این طریق محتوا و دورنمایی به خواسته های ناهماهنگ خود بدهند. (۲۳)

۱۰- رخ داد، امکان پذیری ناممکن

رخ داد (۲۴) آنی است که امکانی را پدیدار ساخته و به وجود می

آورد. امکانی که فرایند حقیقت می نامیم، که در حوزه ی سیاست می تواند در جهت گسست یا رهایی عمل کند. امکانی که پیش از این ناپیدا بوده است، غیر قابل تصور و ناممکن انگاشته می شده است. رخ داد، خود، واقعیتی را خلق یا ایجاد نمی کند، بلکه تنها آفریننده یا بازگشاینده ی احتمالی است. رخ داد تنها به ما نشان می دهد که امکانی وجود دارد که تا کنون ناشناخته بوده است، غیر ممکن تصور می شده است. بدین معنا رخ داد گونه ای پیش-نهاده است. چیزی را به ما پیش نهاد می کند. از این پس، این نقش سوژه ی کلکتیو در بستر رخ داد است که تعیین کننده می شود. همه چیز وابسته بدین می شود که چگونه پیشنهادِ رخ داد به غنیمت شمرده شود، روی آن کار شود، جذب شود و در جهان گسترش پیدا کند. هر رخ داد بدین سان غیر قابل پیش بینی بوده، غافل گیر کننده است. مساله تنها پس بر سر این است که چگونه ما خود را برای فرارسیدن رخ داد آماده می کنیم؟

امروزه در جهان کنونی، ناتوانی نیروهای رهایی خواه در برابر قدرت های اقتصادی - دولتی جهانی و ملی، که سلطه ی خود را در همه جا گسترانیده اند، به طور کامل مشهود است. در شرایطی که قدرت سرمایه داری جهانی شده در ایجاد بی عدالتی، فقر، ستم، نابرابری و نابودی نسبت به سده ی پیش صدچندان شده است، بیشتر از همه نیروهای سرمایه داری، ارتجاعی، بنیادگرای مذهبی و فاشیست هستند که در همه ی نقاط جهان با ایدئولوژی های ناسیونالیستی، اسلامی، ضد خارجی، پوپولیستی و راسیستی خود در حال رشد و گسترش اند. و این در حالی است که هواداران کمونیسم رهایی خواهانه در جهان بسیار محدود، ناتوان و پراکنده اند. فرضیه ی کمونیستی بدیو، درست در چنین شرایطِ نابسامانی و با آگاهی کامل بدان است که بازگویی و بازسازی ایده ی کمونیستی را چون مبارزه و شرطبندی مطرح می کند. برای ما که خواهان پیشبرد مبارزه ای آزادی خواهانه و رهایی خواهانه در ایران هستیم، فرضیه کمونیستی الَن بدیو، می تواند به راستی موضوع تأمل و تفکرمان قرار گیرد: برای اقدام به سوی خروج از سه سلطه دین، دولت و سرمایه.

ژانویه ۲۰۱۶ - دی ۱۳۹۴

cvassigh@wanadoo.fr

(۱) الن بديو: Alain Badiou

(۲) Que faire ? – Alain Badiou – Marcel gauchet

Dialogue sur le communisme, le capitalisme et l'avenir de la démocratie – Philosophie éditions – ۲۰۱۴

((۳ رجوع کنید به تارنمای رادیو فرانسه به زبان فارسی، RFI، در شانزده دسامبر ۲۰۱۴.

(۴) بخش مربوط به فرضیه ی کمونیستی در فصل چهارم در صفحه ۶۰ زیر عنوان فرضیه ی کمونیستی، بازگشت؟ آمده است.

(۵) سیاستِ رهایی : Politique d'émancipation

((۶) دولت، در هر جای این مقدمه، معادل État (فرانسوی)، State (انگلیسی) و Staat (آلمانی) است، که به معنای شیوه و شکل

سازماندهی قدرت سیاسی بر اساس جدایی از جامعه، تخصصی و نهادینه بودن آن است و شامل سه حوزه ی اجرایی، قضایی و مقننه می شود.

Le syntôma grec – Alain Badiou – Editions Lignes – ۲۰۱۴ – P. ۲۱۷-۲۱۸ (۷)

((۸) مارکس- انگلس، مانیفست کمونیست، انتشارات پکن، ص ۶۹.

Le syntôma grec – ۲۰۱۴ – P. ۲۱۸ (۹)

(۱۰) L'idée du communisme – Volume ۲ – Conférence de Berlin ۲۰۱۰, Editions Lignes- ۲۰۱۱ – P. ۲۱-۲۲

((۱۱) دولت گرایی : Etatismisme

(۱۲) Badiou – Entretiens ۱ – Editions NOUS – ۲۰۱۱ – P. ۶۱

(۱۳) L'idée du communisme – Conférence de Berlin ۲۰۱۰, Editions Lignes- ۲۰۱۱ – P. ۱۹-۲۰

((۱۴) حکومت به معنای : Gouvernement

(۱۵) L'idée du communisme – Conférence de Londres ۲۰۰۹, Editions Lignes- ۲۰۱۰ – P. ۱۵

(۱۶) Peut-on penser la politique ? Alain Badiou – Seul – ۱۹۸۵

(۱۷) L'idée du communisme – Conférence de Londres ۲۰۰۹ – ۲۰۱۰ – P. ۲۵

(۱۸) Parti-Etat

(۱۹) Quel communisme ? – Alain Badiou – Entretien avec Peter Engelmann – Bayard – ۲۰۱۵ P. ۹۱

((۲۰) همانجا.

(۲۱) همانجا.

Quel communisme ? – Alain Badiou – Entretien avec Peter Engelmann – Bayard – ۲۰۱۵ P. ۱۷ (۲۲)

((۲۳) در متن ترجمه.

Evénement (۲۴)

(۲۵) La philosophie et l'événement – Alain Badiou avec Fabien Tarby – Editions Germona – ۲۰۱۰ – P. ۱۹

فرضیه ی کمونیستی*

آلن بديو

□□□□ □□ □□ □ □□□□□ □□ □□ □□□□ □□ □□ □□□□□□

.□□□□ □□□□ □□□□□□ □□ □□□□□□ □□

من مدافع آنم که آزمون تاریخیِ کمونیسم، که روی هم رفته مختلف و متفرق است، برهانی قطعی علیه خودِ ایدهِ کمونیسم به دست نمی دهد. هیچ منطقی نمی تواند این تجربه را به دادگاه محکومیت کمونیسم تبدیل نماید. ما از دوره ای سخن می رانیم که به طور کلی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۸۹ به درازا می کشد. این هفتاد سال طولانی تر از دوران انکیزیسیونِ اسپانیا که به همان سان از وسایل مغایر با معتقدات مسیحی استفاده کرد نیست. ولی تا آن جا که من می دانم این نمونه هرگز چون تجربه ای که توانسته باشد آن مذهب را به طور کامل و قطعی در برگیرد و بی اعتبار سازد، مورد توجه قرار نگرفت. تاریخ را نمی توان، چون شمشیری بر فراز سر، برای سلب صلاحیت از ایده به کار گرفت.

دیدگاه من سه دوره در تاریخ کمونیسم را تمیز می دهد.

دوره ی نخست، کمونیسم سده ی نوزدهم است که طی آن ایده ی کمونیسم از سوی مارکس و دیگران فرمول بندی می شود.

دوره ی دوم، کمونیسم از ریخت افتاده و ناپایدارِ سده ی بیستم است که تحت رهبری دولت (۱) به اجرا درمی آید. ما باید از این انحراف جمع بندی خود را آرایه دهیم. درس گیری از این سرگشتگی را تنها در یک فرمول می توان خلاصه کرد: کمونیسم چنان ایده ی بزرگی است که امر آن را نمی توان به دولت سپرد. همان گونه که خودِ مارکس نیز بیان کرده بود، آرایش عمومی کمونیسم با وجود، توسعه و شیوه های دولتیِ اقتدارگرا ناسازگار است، به ویژه آن که چنین دولتی، به دلیل خاست گاه شورشی، انقلابی و خشونت آمیزش [منظور دولت های برخاسته از انقلاب هایی چون انقلاب اکتبر است]، مستبد بوده و به صورت نظامی سازماندهی می شود.

سرانجام، مرحله ی سوم دوره بندی تاریخی، از آغاز سده ی بیست و یکم هم چنان لنگان لنگان گشوده می شود.

امروز، ما بر سر چهار راهی قرار گرفته ایم. در لحظه ی جوش و خروشی که به شدت یادآور وضعیت انقلابی اروپای پایان سال های ۱۸۴۰ است. در این اوضاع و احوال کلی، همان گونه که اغلب پیش می آید، گامی بزرگ به پس لازم است تا جهشی بزرگ به جلو میسر شود. اکنون موضوع این است که به کمونیسمِ نخستین بازگردیم و برای سازگاری مناسب ایده با جهان معاصر، ممیزه های اصلی خودِ آن را بازستانیم. امروزه، بیش از هر زمانِ دگر، ما می توانیم، ما باید و ما می

رویم که فرضیه ی کمونیستی را دوباره فعال کنیم.

«فرضیه» را من، که بخش یزرگی از فرهنگم علمی است [بدیو در عین حال ریاضی دان است و از این رویکرد نیز به سیاست و فلسفه می نگرد]، به معنای فنی [تکنیکی] کلمه درک می کنم، که نزدیک به مفهوم آن در شناخت شناسی (۲) است. فرضیه، در موضوع مورد توجه ما، تصور کمابیش خیال پردازانه ی ذهن نیست، ابداع کمابیش معتبر تخیل نیست. خیر، درک من از «فرضیه» در معنای تجربی آن است یعنی در طرح کلی اندیشه ای که طی آزمون های عملی مشخص به کار بسته شده و به تدریج مجسم و محقق می شود. این معنی با بخش دیگری از فرهنگ من که تعهد مبارزاتی است پیوند دارد. فرضیه ی کمونیستی بدین سان ارجاع به امکان پذیری و آزمودنِ طرحی می دهد که ایده برآورده است: ایده ی کمونیستی.

در تعریف نوعی و معاصر کمونیسم، من سه عنصر را برمی شمارم.

نخست، «کمونیسم» نام باورمندی به امکان پذیری رهایی یافتن تمامی بشریت در فرایند خارج شدن از سلطه ی شرارت بار سرمایه داری است. قدرتی که همواره و به طور مطلق تعیین کننده ی مالکیت خصوصی است، بازی خارج از کنترل رقابت منافع، جست و جوی لگام گسیخته ی سود چون تنها قانون کار و فعالیت، دیکتاتوری انحصارات اقتصادی و مالی. این ها همه مولد نابرابری هایی می شوند به همان اندازه انکارناپذیر که هولناک. ما از ویژگی آسیب شناسیک جامعه های «تمامت خواه» [توتالیترا] سخن رانیم اما آیا جهان نئولیبرالی کنونی به همان سان آسیب پذیر نیست؟ امروزه، ده در صد جمعیت کره ی زمین هشتاد و شش در صد منابع را در تصرف دارد؛ یک در صد جمعیت جهانی چهل و شش در صد همین منابع را در اختیار دارد. این ها همه آمار رسمی اند و هر لحظه رو به فزونی می روند. چنین جهانی، آیا قابل تحمل است؟ خیر. به هیچ رو نمی توان چنین وضعیتی را پذیرفت. رهايش فضای اشتراکی (۳) از سلطه ی زیان بار سرمایه، این است بنابراین اولین لایه ی تعریف من از کمونیسم امروزی.

دومین عنصر «کمونیسم» مبین فرضیه ای است که دولت را چون دستگاهی سرکوب گر و متمایز از جامعه، دولتی که در عین حال از سوی همین جامعه در موجودیت و بازتولیدش پذیرفته شده است، شکل طبیعی و اجتناب ناپذیر ساختار مند جوامع انسانی نمی شمارد. ما می توانیم و باید موفق به گذر از دولت شویم. این ما را به موضوع زوال دولت، که در مارکسیسم کلاسیک مطرح می شود، بازمی گرداند.

سومین عنصر «کمونیسم» اعلام می‌دارد که تقسیم کار (و به موجب آن، جدایی‌های میان وظایف اجرایی و مدیریتی، میان کار یدی و کار فکری و غیره) به هیچ‌رو ضرورتی مطلق در سازماندهی تولید اقتصادی نیست. ترکیب سه عنصر فوق، بدیلی [آلترناتیوی] کلی، در برابر توسعه‌ی تاریخ بشری تا امروز، تشکیل می‌دهد. بدین سان، «کمونیسم» را می‌توان امکان اتحاد سه عنصر فوق و جستجوی چنین اتحادی در یک فرایند تاریخی واقعی دانست: خصوصی‌زدایی روند تولید، زوال دولت و اتحاد نیروهای کار در گوناگونی‌شان.

چنین تعریفی از کمونیسم به معنایی در راستای خط مارکس و ارتدکسی آن قرار دارد. من این عنصرهای تعریف‌کننده را یادآوری می‌کنم چون امروزه آن‌ها را یا فراموش کرده‌اند و یا ناشی از تجریدات ناب می‌دانند.

حال، پس از تعریف ایده [کمونیستی]، می‌پردازم به مساله‌ی خود-تشکیلات کمونیستی. ترکیب سه عنصری که نام بردم، در حقیقت، ریشه در عمل [پراتیک] واقعی دارد. حامل فرضیه‌ی کمونیستی، سوژه‌ی جمعی (۴) به تمام معنا واقعی است. یعنی آنانی که ما «کمونیست‌ها» می‌نامیم. من عامدانه هویت مشخص این سوژه‌ی جمعی را به گونه‌ای در ناروشنی و ابهام نگه میدارم. در میراث مارکسیستی، این سوژه معادل پرولتاریاست. در سنت مائوئیستی، سوژه‌ی کمونیست در توده‌ها، که به تنها طبقه کارگر تقلیل نمی‌یابند، تجلی پیدا می‌کند. پیش‌آمده است که مائو پرولتاریا را مجموعه دوستان انقلاب تعریف کند که البته برداشتی است ذهنی و بک‌جانبه! اما به باور من نباید از پیش [پیش - اندر(۵)] حکم در باره‌ی ماهیت عاملان حامل ایده‌ی کمونیستی صادر کرد. سوژه‌ی جمعی باید بتواند شکل‌های متعدد و امکان‌پذیری به خود گیرد.

در زمینه‌ی سازماندهی کمونیستی نیز، بازگشتی به مارکس می‌کنم. من بر این باورم که از اندیشه‌ی او چهار آموزش که به همان اندازه چهار معیار هستند می‌توان استخراج کرد.

در وهله‌ی اول، مارکس ایده‌ای بسیار مهم و از دید من اساسی را می‌پرورانند: از نظر او، کمونیست‌ها "حزب متمایزی" نیستند، بخشی سوا و منزوی از نظر تاریخی و سیاسی نیستند. آن‌ها، برعکس، بخش تفکیک‌ناپذیری از جنبش عمومی از پیش موجودی هستند که جهت‌گیری‌اش را از آن پس باید بر عهده گیرند. کمونیست‌ها باید تفاوت خود را نشان دهند، بدون آن که از دینامیک عمومی، که خود-هستی‌شان را ممکن

می ساز، جدا شوند. همان دم، این تبیین از کمونیست ها چون بخشی از جنبش عمومی کارگری مانع از آن می شود که آن ها در شکل پیشقراولی [آوانگاردی] مجزا متشکل شوند و به صورت حزبی که در مدار بسته زندگی می کند، عمل نمایند. این اصل، سپس نزد مائو، به تعریفی از سیاست به نام «مشی توده ای» درآمد. بنا بر آن، حزبی که هستی، برنامه و تاکتیک خود را از جنبش مردمی کسب می کند، اگر به طور کامل در این جنبش قرار نگیرد، هیچ و پوچ است. من کم کم مخالف ایده ی «حزب کمونیست» به معنای سنتی آن شده ام. زیرا از دید من، هر حزب نشانه ای است به سوی یک هسته مرکزی، یک طرح اقتدارگرا و این همانی است که به نفی و محو سلطه گرانه چندگانی راه می برد. ترافرازندگی (۶) یک [یکتایی] (۷) همیشه خود را به صورت حزب دوباره برقرار می کند. حال آن که یک، دشمن اصلی من است، چه از نظر متافیزیکی و چه سیاسی. توجه داشته باشیم، من مدافع بی سازمانی آنارشیستی نیستم. نکته این است که باید شکل هایی منسجم و اثربخش از دخالت گری ابداع کنیم، که در عین پیوند با جامعه، فراتر از نمای کلی حزبی روند.

در معیار دوم، مفهوم اصلی کمتر مسأله ی رهبریت و بیشتر مسأله ی جهت گیری است. در این جا، حاملان ایده ی کمونیستی خود را از طریق قابلیت شناساندن مرحله ی بعدی مبارزه متمایز می سازند. در این جا، در برابر داوی تاکتیکی قرار داریم: کمونیست ها موظفند که بگویند آینده ی بلاواسطه به چه چیز می تواند همانند باشد. مسئولیت آن ها، این نیست که طرح هایی پرشور از بهشتی که فرا خواهد رسید، ارائه دهند. وظیفه ی آن ها این نیست که، در چشم و هم چشمی، در باره ی جامعه ی آرمانی که شاید هرگز پا به دنیا نهد، قلم فرسایی کنند. بسپاریم این را به خیال پردازان گوناگون. خیر، کمونیست ها باید بر محدوده ی شکل های سیاسی تصور پذیر از نگاه وضع موجود احاطه داشته باشند. اگر در ارایه ی تصویری پذیرفتنی از گام بعدی که باید برداشته شود ناکام گردیم، در این صورت تمام جنبش انقلابی به بن بست می رسد. برای نمونه، نگاه کنید به آن چه که در مصر رخ داد. کنشگران قیام تحسین برانگیز ۲۰۱۱ نمی دانستند کجا می روند. کسی که نداند چه می خواهد، همواره درخواست انتخابات «دموکراتیک» را می کند. این انتخابات همواره و همیشه کسانی را بر سر قدرت می آورد که انقلابیون آغازین هرگز نمی خواهند. هم چنان که در وضعیت مصر، اخوان المسلمین به قدرت می رسند. در نتیجه انقلابیون دوباره به خیابان ها می ریزند، این بار علیه اخوان المسلمین، و نظامیان که دشمنان دیرینه ی اخوان هستند، به بهانه ی قیامی که متفرق است،

دست به کودتا می زنند و دوباره قدرت را در دست می گیرند. قدرتی نظامی حاکم می کنند یعنی همان قدرتی که علیه آن، جوانان انقلابی، با شعار «مبارک برو بیرون»، شورش کردند. گونه ای جنبش ادواری به وجود آمد برای هیچ. از این رو ضروری است که از فرجام جنبش انقلابی تصویری درست در ذهن داشته باشیم، آن چه که فرا می رسد را پیش بینی کنیم و از ساده انگاری خود داری ورزیم. این است مسئولیت اصلی سیاست کمونیستی.

سومین معیار سازماندهی کمونیستی این است که از منطق انترناسیونالیستی پیروی می کند. مارکس بر این نکته تاکید فراوان داشت و به همین دلیل نیز بین الملل اول را ایجاد کرد. اما در این جا نیز نباید انترناسیونالیسم در یک تمامیت جداگانه منجمد شود. کمونیست ها انترناسیونالیست هستند، اما انترناسیونالیست هایی که در بستر فرایندهای رهایی خواهانه ی محلی عمل می کنند. آن ها نباید با منطق نفع طلبی احتمالی یا محدود (ملی، منطقه ای و غیره) فکر کنند بلکه باید دستاورد جهان روای عمل خود را درک کنند، بدین معنا که آن چه که در مکان معین رخ می دهد مربوط به تمام جهان می شود [یعنی جنبه ی جهان روا یا اونیورسال دارد].

سرانجام، چهارمین و آخرین معیار این است که کمونیست ها مدافع یک بینش استراتژیکی فراگیر، زیربنه‌شسته (۸) توسط ایده، همان طور که معرفی کردم، هستند که زهدانش آنتی کاپیتالیستی [ضدیت با سرمایه داری] است.

خوب اکنون اگر تعریف نوعی (در سه نکته) و تعریف «سازمان دهی» (در چهار نکته) را با هم جمع کنید، آن چه که من از «کمونیسم» می فهمم را به دست می آورید. یک برنامه واقعی در هفت عنصر.

حال در این میان، نقش روشنفکران و فیلسوفان را در نظر بگیریم. ما کمونیست ها باید در جهت امتزاج جنبه ی نظری ایده با فعالیت های محلی ای که قابلیت عینیت بخشی به ایده را دارند تلاش ورزیم و این را از طریق ایجاد یک ذهنیت سیاسی نوین، که هنوز امروزه نهان است، در بین عاملان بالقوه ی آن فعالیت ها به پیش بریم. از این رو، وظیفه ی عالی سیاسی این است که برای پیوند چهار نیرویی که فعلاً نامتجانس اند کوشش کنیم.

یکی، آن بخش از جوانان تحصیل کرده و تعلیم یافته دانشگاهی است که با زیر سؤال بردن نظم مسلط سرمایه داری می خواهد خود را متمایز سازد.

دومی، جوانان مردمی و معترض اند، آنان که در حومه های شهرهای بزرگ سرزمین های ما زندگی می کنند یا آن جوانانی که کمابیش در همه جای دنیا، امروزه، در کشورهای عربی، آمریکای جنوبی، یا آسیایی، برمی خیزند.

سومین نیرو، پرولتاریای آواره بین المللی است که از هم اکنون در جنبش های شورشی علیه شرایط موجود کار شرکت دارد. هر روز در چین با اعتصابات خشونت آمیز رو به رو هستیم و می دانیم که این پدیده در تمامی آسیا و جهان گسترش پیدا می یابد.

سرانجام می توان از بخش کمتر مستقر شده مزدبگیران عادی جوامع «مرفه» مان نام برد که بحران آن ها را در شرایطی بی ثبات و نامعلوم قرار داده است.

تمامی این نیروها می توانند به آرامی جمع شوند و بر حول ایده ی کمونیستی متحد گردند و از این طریق محتوا و دورنمایی به خواسته های ناهماهنگ خود دهند. آن ها، اگر از پراکندگی بیرون آیند، سرچشمه و اهرم سومین سکانس کمونیسمی خواهند شد که اکنون آغاز شده است. این مرحله جدید از شکل های تعهد و سازماندهی، که من نمی توانم از هم اکنون پیش بینی کنم اما امیدوارم که ما را از مدار های رایج و کانال های سیاسی سنتی خارج سازند، پیروی خواهد کرد. داو این امر به مراتب بزرگ تر از آن است که بدانیم آیا در انتخابات آینده پیروز خواهیم شد یا موفق خواهیم شد که در این یا آن شهرداری نفوذ کنیم. بدین سان، البته پیش بینی می توان کرد که راهی دراز در پیش است اما حرکت از هم اکنون بر روی زمینی سفت جریان دارد.

از سوی دیگر، برای تجدید حیات فرضیه ی کمونیستی باید آن را به طور کامل و برای همیشه از تصویر علم تاریخ منفک ساخت. چرا که علم، بُعد رخدادی پدیدارها را نمی شناسد. در نمی یابد که برآمدن توده ها در صحنه تاریخ، هرگز، اگر بخواهیم مانند تروتسکی حرف بزنیم، قابل برنامه ریزی شدن نیست. در ذات خود قابل پیش بینی نبوده و گریزناپذیر است. امروزه ما شاهد پایان اپوزیسیون میان کمونیسم علمی و کمونیسم تخیلی هستیم، اپوزیسیونی که در ساعات آغازین مارکسیسم نقش بزرگی ایفا کرد. موضع من در رد هر دو آن هاست. کمونیسمی که من از آن دفاع می کنم در ضدیت کامل با اتوپیا است و در عین حال نیز به هیچ رو «علمی» نیست. کمونیسم مورد نظر من تنها یک امکان سیاسی عقلانی است که البته امکان های دیگری هم

وجود دارند چون به طور نمونه امکان نابودی بشریت به وسیله پیامدهای فاجعه بار سرمایه داری جهانی شده. این نکته، از سوی دیگر، مرا با دیگر طرفداران امروزی ایده کمونیستی درگیر می سازد، آن ها که فکر می کنند مارکس همه ی تضمین ها برای یک گذار کمونیستی سرمایه داری را به دست داده است. بعضی ها بر این عقیده اصرار می ورزند که جنبش تاریخی بنا بر قانون خاص خود به سوی کمونیسم جهت داده شده است. تاریخ اما، همیشه بر خلاف چنین بینش سفت و سختی که البته «علمی» است، شهادت داده است. مارکس نیز در مسایلی اشتباه کرده است. هیچ الزامی بر دنباله روی از او در پیش بینی های استراتژیکی اش وجود ندارد.

یادداشت ها

(*) این متن، تحت عنوان: فرضیه ی کمونیستی، یک بازگشت؟ شامل بخشی از فصل چهارم از گفت و گویی بین آلن بدیو و مارسل گوئشه است که به صورت جزوه ای در سال ۲۰۱۴ منتشر شد (از صفحه ۶۰ تا ۷۵):

Alain Badiou Marcel Gauchet Que faire ? Dialogue sur le communisme, le capitalisme et l 'avenir de la démocratie- Philosophie éditions, ۲۰۱۴

هر جا که علامت کروش [] آمده است، از مترجم و برای تفهیم بیشتر مطلب است.

کلمات با خط درشت به معنای تاکید است و از بدیو است.

(۱) دولت، در هر جای این مقدمه، معادل État (فرانسوی)، State (انگلیسی) و Staat (آلمانی) است، که به معنای شیوه و شکل سازماندهی قدرت سیاسی بر اساس جدایی از جامعه، تخصصی و نهادینه بودن اش است و شامل سه حوزه ی اجرایی، قضایی و مقننه می شود.

(۲) شناخت شناسی : Epistémologie

(۳) اشتراکی : Collectif

(۴) سوژه جمعی: Sujet collectif

(۵) پیش - اندر: a priori

(۶) ترافرازندگی : Transcendance

(۷) یک، یکتایی : l'Un

(۸) زیرنهشته: Subsumé – Subsumed